

هزوارش در زبان پهلوی

۴

اول کلمات سامی خارجی که از آنها به هترو گرام^۱ تعبیر میکنند. دوم: کلمات فارسی یا بومی که در هنگام خواندن متون پهلوی بجای الفاظ مزبور میگذاردند که از آنها به اته نو گرام^۲ تعبیر مینماید مثلاً در هنگام خواندن «لغما» که هترو گرام است کلمه «نان» را که اته نو گرام آنست بکار میبردند. سوم: کلمات ایرانی که در اثر نقص کتابت پهلوی آنها را غلط خوانده و هزوارش دانسته اند مانند اوهرمزد (هرمزد) و یزدان که آنها را بقلط انهوم او بهمان خوانده اند و گمان کرده اند که هزوارش است. یسونکر از این نوع الفاظ به بسود و هترو گرام یعنی هزوارشهای دروغی تعبیر کرده است. وی پس از بحث ممتعی هزوارشهای پهلوی را به سه عصر تقسیم بندی میکند: عصر اول زمانی است که هزوارشها بصورت سامی خود در زبان پهلوی بکار میرفت و بدون آنکه بشکل سامی آنها توجه شود آنها را علائمی انگاشته بیارسی میخواندند و آن عصر پهلوی اشکانی است. عصر دوم پهلوی ساسانی است که هزوارش و یازند باهم در زبان پهلوی استعمال میشد یعنی علاوه بر توجه به هترو گرام کلمه جانشین آن اته نو گرام را هم بکار میبردند. بالاخره عصر سوم زبان فارسی و گجراتی است که بجای یازند حقیقی در مقابل الفاظ سامی بکار میرود.

زند و یازند: هر جا که بحث از هزوارش است سخن از زند و یازند نیز بمیان میآید. زند عبارت از ترجمه و تفسیر اوستا است بزبان پهلوی. کلمه زند از آذنتی^۳ اوستائی میآید که بمعنی شرح و تفسیر است و چون در زمان ساسانیان ایرانیان زبان کهنه اوستائی را نمی فهمیدند از این رو علمای دین زردشت ترجمه و تفسیری بر اوستا بزبان پهلوی نوشتند که موسوم به زند میباشد بعضی نوشته اند که تفسیر اوستا به پهلوی یعنی زند از همان روزگار اشکانیان و زمان ولغش اول (۷۸-۵۱ میلادی) آغاز شده و تا اواخر ساسانیان نیز طول کشیده است. تفسیر مزبور کلمه به کلمه و تحت اللفظی است و مخلوط با اصل شده یعنی در برابر هر کلمه اوستائی يك کلمه پهلوی میآید و حتی مراعات دستور زبان اوستائی نشده و بسا توضیحات دو و یا چهار سطری هم بکار برده اند. از گویشدگان قدیم پارسی ظاهرأ تنها کسی که اوستا و زند را درست بجای خود استعمال کرده رود کی شاعر است: همچو معماست فخر و همت او شرح همچو ابستا است فضل و سیرت او زند. بنابراین زند زبان مستقلی نیست بلکه ترجمه و تفسیر اوستا است به پهلوی و چون ترجمه مزبور یعنی زند مخلوط با هزوارش یعنی لغات سامی آرامی بود در قرون بعد این تفسیر هم غیر مفهوم گردید و از این رو شرحی دیگر بر آن کتاب به پهلوی خالص یعنی بدون هزوارش نوشتند و چون آنرا زیر زند

1- Heterogram 2- Eteogram 3- Pseudo-Heterogram 4- Azanti

مینوشند و با آنرا لهجه‌ای در مقابل زنند میدانستند از این جهت آنرا «پازند» گفتند که به اوستائی پائیتی زائیتی^۱ و پائیتی آزنتی^۲ میشود ناصر خسرو گوید:

ای خواننده کتاب زندوپازند زین خواندن زند تا کی و چند

زند زبان در بارو با سوادان بود ولی پازند زبان عامه مردم و زبانی ساده و خالی از عنصر سامی بود و آن نیز مانند پارسیک از پارسی باستان انشعاب مییافت. عامه مردم زبان زند و هزوارش را بکار نمیبردند بلکه آن فقط در کتابت بکار میرفت و با وجود لغات خارجی سامی زبان پهلوی (زند) نمیتوانست زبانی مقدس باشد و آن زبانی علمی و اداری بود و در مدت قریب هزار سال جز ترجمه اوستا هیچ دعائی بآن نوشته و سروده نشده، اما پازند که زبان خالص ایرانی و لهجه دارج بین مردم بود بجای زبان اوستائی نشست و او را ذکر و ادعیه به آن زبان نوشته شد و آفرینگانها و ستایشها و نیایشها و نماز توسط موبدان عصر ساسانی و قرون بعد به آن زبان سرانیده و نوشته شد و جمله‌های اوستائی در بین آن تضمین گشت. باید دانست که آغاز و انجام ادعیه اوستائی چون گاتا و نیایشها و آفرینها و نیرنگ‌ها و غیره به پازند است این ادعیه در تشریفات عروسی و سوگواری و دیگر مواقع خوانده میشود و بنا بر سنت آن ادعیه پازندی برای آخرین بار بتصویب دستور آذر مهر اسپند موبد موبدان زمان شاپور دوم ساسانی بر رسید. علاوه بعضی از دعا‌های اوستائی کلمه به کلمه و تحت اللفظی به پازند ترجمه شد. زبان پازند از نظر سادگی و خالی بودن از کلمات سامی و ترکیب و جمله بندی پازبان مانوی بسیار نزدیک است و آثار مانوی که در تورfan بدست آمده مشابهت آن دورا تأیید مینماید و در حقیقت از نظر تطور زبان پازند بین زبان پهلوی و فارسی دری است.

پازند مولا بخط اوستائی که آن را دین دبیره خوانند نوشته میشود و گاهی نیز آنرا بخط فارسی نویسد بنا بر این لفظ پازند نه تنها به پارسی سره در متنهای پهلوی اطلاق میشود بلکه شامل نقل متنهای مزبور بخط صوتی اوستائی (دین دبیره) یا فارسی جدید نیز میگردد چنین متنی را که بجای هزوارش در آن لغات حقیقی زبان را با ساختن اصلی پهلوی چنانکه تلفظ میشود میگنارند «متن پازند» میخوانند. بسیاری از کتابهای پهلوی نسخه پازند آن نیز در دست است مانند مینوی خرد، ائوگمدا نچا اپاتگاو جاماسپیک و غیره. متن هائیکه از پازند مورد مطالعه قرار گرفته بنظر میآید که در هندوستان نوشته شده باشد و ممکن است که تلفظ کجراتی پارسی در آن داخل شده باشد در این صورت مشکل است که نماینده بخصوص یکی از دوره‌های زبان فارسی بشمار آید. دارمستتر عقیده داشت که در ترجمه هزوارش به پهلوی (پازند) لغاتی استعمال شده که کاملاً مطابقت با پهلوی ساسانی ندارد زیرا چند قرن بین پهلوی ساسانی و این پهلوی گذشته و در زبان تغییراتی حاصل شده بود. از آنجا که صدای حقیقی لغات سامی تلفظ نمیشده و معادل پازند آنها هنگام خواندن جانشین این لغات میگردد دیده شاید فقط دبیران و موبدان تلفظ حقیقی لغات سامی را میدانسته اند بهمین مناسبت برای نو آموزان فرهنگ اوزوارش و پازند را فراهم کرده اند اما بنظر میآید که گردآوری این لغات در موقتی صورت

1— Paiti-Azanti 2— Paiti Zainti
3— Dhalla : Ancient Iranian Literature, Karachi, 1949, p 215

گرفته که صدای بعضی از این اوزووارشهارا فراموش کرده بودند زیرا تلفظ حقیقی خیلی از لغات
هزوارش با مقابله سریانی و آرامی آن تطبیق نمیکند.

بیشک هزوارش در هیچ زمانی چنانکه آنرا مینوشته اند خوانده نمیشده و
چنانکه از پازند آنها بر میآید زبان گفتگو پارسی سره بوده و لغات سامی فقط
بمنزله علامت و نماینده و معادل پارسی آن بشمار میرفته است. پارسیان نیز ادبیات خود
را از روی همین قیاس میخواندند نکته ای که میرساند هزوارش در زبان پارسی خوانده نمیشده این
است که هر گاه خوانده میشد اسم مخصوصی برای آن وضع نمیگردید و فرهنگ مخصوصی برایش
تهیه نمیشد دیگر آنکه پس از اقتباس الفبای جدید بکلی تمام قسمت سامی نوشته های پهلوی ناگهان
در زبان فارسی طرد نمیکردید. نابود شدن این کلمات در فارسی جدید ثابت میکند که کلمات هزوارش
جز علاماتی برای خواندن معادل فارسی آنها پیش نبوده است. این لغات با نوشته های پهلوی نابود
شد و کلمات فارسی چنانکه در پازند مینوشتنند بکالبد الفبای عربی درآمد. پس از اقتباس الفبای
جدید پارسی می بینیم که ناگهان همه لغات هزوارش از میان رفت و رسم الخط های گوناگونی که
وجود داشت متروک گردید. احتمال میرود لغات فارسی از متن پازند یکی از زبانهای بومی ایران
(ماوراءالنهر یا خراسان) بر رسم الخط جدید درآمد یعنی یکی از لهجه های بومی و وظیفه هزوارش
را عهده دار شد و بر دیگر لهجه ها غلبه کرد. پس از آنکه مردم ایران باسلام در آمدند حمله تازه
لغات سامی بزبان فارسی آغاز شد که با هجوم سابق کاملاً متفاوت بود زیرا قسمت سامی نوشته های
پهلوی که از یکی از لهجات آرامی گرفته شده بود به نمایش نگارش ساده ترین لغات محدود
میگردید و با ادبیات و فلسفه و علوم و مذهب رابطه ای نداشت و در زبان محاوره بکار نمیرفت. در
صورتیکه لغات دخیل سامی جدید که در اثر نفوذ زبان عربی بود بیشتر کلمات آن مربوط
با اصطلاحات مذهبی و علوم و ادبیات میشد و عملاً رسته از این لغات عربی که دخیل در زبان فارسی
بودند برخلاف هزوارشهای آرامی جزء لاینفک زبان فارسی و وارد زبان محاوره شد و تمیز آن
از لغات غیر بومی دشوار گردید.

مثل آنکه در سر نوشت تاریخ زبان پارسی از روز نخست چنین مقدر شده بود که در هر دوره
از ادوار تحول خود به نحوی تحت تاثیر و نفوذ زبانی سامی واقع شود گویا تقدیر این بوده است که
آریاهای ایرانی در آغاز تاریخ خود از دامنه های کوه های هندو کش و سر چشمه های جیحون سر ازیر
شده و از مشرق به مغرب پیش روند تا در حوالی بابل و آسور با قوم کهن دیگری بنام سامی که از حیث
رنگ و روی و فکر و خوی با هم اختلاف و تضاد داشتند در یک جا بهم رسیده و در عین جدائی و ناساز
گاری بر اثر عوامل جبر تاریخ تحت تاثیر تمدن آنان قرار گیرند و خط خود را از آنان اتحاد نمایند
لغات و اصطلاحاتی از ایشان در زبان خود به عاریت بکار برند و سرانجام در ادوار بعد متدین بدین
آنان شوند و زبان و آداب و رسوم آنان را فرا گیرند و بالاخره از این اختلاط و ازدواج اتفاقی و
اجباری قوم آریایی و سامی فرهنگ نویسی پیدا شود که نام آن از هزار سال با اینطرف فرهنگ عربی
و ایرانی و یا اسلامی است و اگر پیش از هزار و سیصد و اندی سال بانساندن لغات پازند بجای الفاظ
آرامی و یا با نوشتن کتابهای علمی به پهلوی بموض سریانی یا با تدریس بزبان پارسی بجای سریانی
در دانشگاههای ایرانی: رها و نصیبین و دارا و چند بشاپور و ماحوژی (تیسفون) و یا با پذیرفتن

۱ - خط پهلوی . الفبای صوتی : صادق هدایت سال دوم سخن

آئین مسیحی یعقوبی و نستوری که در اواخر ساسانی در همه ایران توسعه داشت ، رهایی از نفوذ و ازدواج با عنصر سامی ممکن بود ، ولی از هزار سال باینطرف فرهنگ سامی عربی اسلامی چنان در عروق و راین ایرانی نفوذ کرده که قطع و تجزیه آن جز به قطع حیات ملی و از دست دادن شخصیت و موجودیت و همه افتخارات فرهنگی و مذهبی امکان نخواهد داشت.

چند نمونه از هژوارش و پازند آن: برای اینکه شیوه خواندن هژوارشها بیازند در سیاق پهلوی معلوم شود اینک با آوردن چند نمونه عبارت پهلوی میپردازیم و پازندهارا در میان دو قوس میگذاریم :

پهلوی : یمللو نیت (گویت) ریتک . آبیغ (کو) انوشک یهوونیت (بویت)

ترجمه : گوید دریدک (پسر) که انوشه (بیمبرک) باشید . (خسرو قبادان وریدک)

پهلوی : بومی (روژی) امت (کی) ارتخشیر بون (بت) - تور گاس یتی بو نست (نیشست)

ترجمه : روزی که اردشیر به ستور گاه نشست . (کارنامه)

پهلوی : فراژیامتو نیت (رسیت) پشوتن ی بامیک

ترجمه : فرارسید پشوتن بامی .

پهلوی : دنا (این) زمیک وزک (آن) آسمانچ و وانچ ی اهروب (اشو).

ترجمه : این زمین و آن آسمان و باد پاک . (یسنا)

پهلوی : آخر (پس) گجستک سو کندر سوخت و بین (اندر) ول (اوی) دریای رمیتونت

(افکننت) دین کردی هفت خوتایان

ترجمه : پس سکندر گجسته سوخت و بدر یا اندر افکنند دین کرد هفت خدایان را . (شتر دیهای ایران)

پهلوی : دنا (این) رویان ی الا (اوش) دروند گبر (مرت) مون (کیه) ش بون (بت) گیتای گبر (مرت) ی اهروب (اشو) یکتلونت (گوشت)

ترجمه : این روان آن بد مرد است که به گیتی مرد اشورا کشت . (ارتای ویراف)

پهلوی : کالا (بانگ) ایتون ازش بر امت آبیغ (کو) انشوتان (مرتومان) ی بین (اندر)

دژهاک تما (آنور) مت .

ترجمه : بانگ چنان ازش بر آمد که مردمان اندرون دژ همه آنجا بیامدند . (کارنامه)

پهلوی : اولاتا (ابا) دوستش اکاس گبر (مرت) همراژال بپوونیه (مباش) .

ترجمه : با مرد دژ آگاه همرازمیباش . (اندرز آتروپات مار سپندان)

پهلوی : افرهیم ی دپیران مهست مدم (بر) رگلا (پای) یکویمونات (ایستات)

ترجمه : ابراهیم رئیس دبیران بر پای ایستاد . (یادگار زویران)

لازم است این نکته را یاد آور شویم که هژوارش هادر سیاق عبارت پهلوی کاملاً جامد

هستند و برخلاف لغات دخیله عربی دربارسی هیچگاه مشتقاتی پیدا نمیکنند و تابع جمله بندی و قواعد

دستوری زبان پهلوی اند و در جمع و صرف افعال و علامت مصدری و نسبت و غیره پیرو قواعد دستوری

زبان پهلوی است و باینک کلمه ایرانی از آن لحاظ فرقی ندارد . مثلاً «گبر» بمعنی مرد و «ملکا»

شاه و «انشوتان» مردم مانند مرادف پهلوی خود به الف و نون جمع بسته میشود و گبر آن (مردان)

و ملکا آن (شاهان) و انشوتان (مردمان) نوشته میشود برخلاف لغات دخیله عربی در فارسی که

هم جمع فارسی و هم جمع عربی را میپذیرند مانند کتاب : کتابها و کتب . عالم : عالمان و علماء . طفل : طفلان و اطفال . در مصادر مانند کلمات پهلوی به تون مصدری ختم میشوند . مثل : اسروتن (بستن) ، خلمو تن (خفتن) ، خفر و تن (کندن) و زلو تن (شدن) .

زند و پازند باصطلاح صاحب برهان قاطع - صاحب فرهنگ برهان قاطع محمد حسین بن خلف تبریزی که بسال ۱۰۶۲ هجری قمری آن کتاب را در حیدر آباد کن نگاشته دو کلمه زند و پازند راوی هم بمعنی و مرادف اصطلاح هزوارش آورده است و غالباً در هر جای آن کتاب این دو کلمه بیابنی استعمال شوند مراد همان الفاظ دخیله آرامی در زبان پهلوی است . نخستین بار مولف فرهنگ جهانگیری بر آن شد که لغات هزوارش و اصطلاحات دینی زرتشتی را گرد آورد . وی در ذیل لغت «آذر» مینویسد : فقیر حقیر که راقم این حروفم ، پیری از پارسیان را که بر دین زردشت بود دیدم که جزوی چند از کتاب زند و ستاداشت ، چون مرار غبت و شرف تمام بجمع لغات فرس بود و در فرس از زند معتبر تر نیست ، بجهت تحقیق لغات با او صحبت میداشتم و اکثر لغاتی که در خاتمه کتاب از زند و پازند و ستان نقل شده از تقریر آن زردشتی است . فرهنگ نویسان بعد از جهانگیری از جمله محمد حسین بن خلف مولف برهان قاطع لغات مزبور را از فرهنگ وی استخراج و در فرهنگ های خود داخل کردند و مقداری هم بر آنها افزودند . ما اینک لغات هزوارش را که در برهان قاطع تحت عنوان زند و پازند ذکر شده به ترتیب حروف تهجی در اینجا آورده سپس از نظر فقه اللغة مقایسه ای زبانهای سامی هر یک از آنها را پس از سنجش با فرهنگ پهلویك مورد بحث قرار میدهیم :

آتین : پیدا گردیده و موجود شده . آسیم : استاد بزرگ مرتبه و عظیم الشان . آموتیا : پرستار و کنیزك . آیشم : ماهتاب . اب : پدر . ایر : آلت تناسل . ابروتن : مردن . ایبر : پیراهن . ابرا : خاک . اتبا : تیر و سهم . اتوت : تند و تیزی . اجدروتن : درو کردن . ادارین : هر چیز زشت و بد . ادوای : آواز و صدا . اربوچینا : خربزه . اریتا : بام خانه . ارتا : بوم و زمین . ارشیا : تخت . ارکوتن : بخشیدن . ارکیا : جوی آب . ارموتن : خوابیدن و آرام گرفتن . ارن : گوسفند ماده و میش . اروتن : شستن . اریك : دور . اسپوتن : دیدن ، دوانیدن . استروتن : بستن . اسور : پر پروز . اسیا : سیئه . اکیا : پی و عصب . اک : گندم . الیا : شیر خوردنی . امرا : شراب انگور . ان : مادر . اناتوتن : گذاشتن و نهادن . انیمن : انگور . انتوتن : داشتن . انکوپا : گیاه کاسنی . انکوتین : گاو کوهی . انپوبا : ستاره مشتری . انپیا : درخت مورد و برک آن . اوچت پن : انگشت . اهلپوب : بهشتی در مقابل دوزخی . ایرک : مردم . ایرگان : مردمان . ایری : مردم و مردی . ابومن : چشم . باب : پدر . بان بریتا : فیل بیراله دوائست که شجره رستم خوانند . بچوجیا : ماده هر حیوانی و فرج زنان . بد موم : ترسیدن و رمیدن . بریتا : پرستوك . برون : گوسفند و بز بیشاهنك و بز کوهی . بزپوتن : دادن . بزرا : تخم زراعت . بزندان : پنجره . بسریا : گوشت . بسیا : شراب انگوری . بسیم : خوش مزه و گوارا . بشروتن : پرستش کردن . بپکین : کوشك و بالاخانه . بشمین : پسر . بوچیا : خیار و بادرنك . بیتا : خانه و بیت . بیتانه : بیگانه . بیر بوشا : خیار و بادرنك . بیل : چاه . بیلای : چاه . بیئا :

ماه که بر بی شهر باشد . بالا : فریاد و فغان . بزپوشتن : دادن ، پرارین : خوب و نیکو . پسانتن :
 افشاندن . پکوی موبد و حکیم دانا . بگین : اوزن . پوپشمن : خود آهنی که در جنگ بر سر گذارند .
 تابا : طلا و زر . تالمن : رو بام . تبلونستن : شکستن . تبنا : گاه . تتر : تابستان . تتر و تن : باریدن .
 تمنتا : خرس . تمنتن : شغال . تجار : رونده . تکروتن : پیچیدن . تک : خرما ی رسیده . تلپا : بیه
 گوسفند و گاو و امثال آن . تلمن : بینی آدمی و حیوانات . توپا : سیب . تور : گاو . توما :
 سیر بر بی نوم و فوم . تیپا : آهو . تین : انجیر . تینا : گل بر بی طین . جاتن : یکی از نامهای
 خدا . جاتوتتن : آمدن . جاسوتتن : داشتن . جا کوتتن : آوردن . جامتوتتن : رسیدن . جانوتتن
 بودن . جبوتتن : نشستن . جیرا : نسک و بخش و سنک . جگتیونستن : نوشتن . جگروتتن : زدن .
 جلتا : پوست . جمیتوتتن : مردن . جوام : روز . جوجن : درم (درهم) . جوسوتتن : استدن و گرفتن
 جی : پاک و پاکیزه و چغوونستن : ایستادن . خاتمر : خواهر . خاتمن : خواهر . دابا : زرسرخ
 و طلا . داباهاتتن : خندیدن . دابوتتن : دادن . دکنیا : نخل خرما . دکیا : پاک . دما :
 رودخانه و طبیعت و مزاج . دم : میا . دریا : میا . خون . دوپرا : شمشیر . ذکر : نر .
 ربا : عظیم و بزرگ . رپروتتن : مردن . ربزیا : خورشید . ردکا : راست و درست .
 ررا (ملحقات برهان) : گوش . رسیپا : فصل پاییز . رسنواد : نیزه خطی . رسین : بمعنی رسنواد
 که نیزه باشد . رك : تو . رکوتا : هشیار و صاحب هوش . رکوم : شما . رمگا : مادبان .
 و من : مجموع . رنگروتا : قیل بزرگ . رورمنا : انار . رومنا : انار . روبشند : سپر .
 و سررابا : زرو طلای سرخ . زدوتتن : خریدن . زرهااتتن : زائیدن . زره : پیچ . زمستان . زرتوتتن
 کاشتن . ززرونه تربا (ملحقات برهان) : مرغ خانگی . زک : آن و کلمه اشاره باشد . زکیا :
 کارد . زمتر : امسخرور بشخند . زمروتتن : سرانیدن . زوبا : دزد و راهزن . زوپه : قرض و دین .
 زیکا : باد . زمین : دراز و بلند و صاحب طرف و صاحب جانب . سنها : دنیا و روزگار . ستیا : دنیا و روزگار
 سرش : بد و زبون . سر کوتا : راز و سردار . سروپ : سخن . سزیتوتتن : رفتن . سلس :
 بد . سلیش : بد و زبون . سوپرا : امید . سوچروتتن : آوردن . سوسبار : اسب . سینا :
 سینه . شبگوتتن : گذاشتن . شتا ، شتمن : نشستگاه . شتن : شهر . شتینا : خنده . شجارا :
 درخت . شریتا : پادشاه . شریتوتتن : کشادن . شزو (ملحقات برهان) : گناهکار . شك : گمان .
 شمشا : نور و پر تو آفتاب و ماه و چراغ و آتش . شمشدر : سیر برادر پیاز . شمشك : کنجش .
 شنتان : سالها شنت : سال . شنوتتن : نوشتن . شور : سیر در برابر گرسنه . شوک : بازار و
 سوق . شولمن : دوزخ . شومار بند : گریه و نوحه . شومن : پیشانی کالا : بانک و فریاد .
 کتا : فرمان و نامه . کتروتتن : ماندن و بجائی رفتن . کتس . کوچک و خورد . کد : کس و
 شخص . کدبا : دروغ . کریتوتتن : خواندن . کشوبا : کمان تیر اندازی . ککا : دندان . کلبا :
 سک . کلیا : گوسفند . کمچه : ملخ . کمر با : ماهتاب . کنا : ماهی . کنیا : میان خالی که کلک
 باشد . کوتینا : استر . کور برتا : کشیز . کوکبا : ستاره . کوکما : یکی از نامهای آفتاب .
 کومر : امرود که میومای است . کپیا : نقره . کیمونستن : خواستن . کیهو نستن : روئیدن
 کیهونید : روئید . گاود : گاو کوهی . گبین : پست در مقابل بلند . گبنا : مرد گدمن : نور که
 روشنائی معنوی است . گرزدمن : دشمن . گوبشا : انگبین . گویا : زبان . گوشون : ایشان گومن :
 این . گونا : بره گوسفند . لامان : نان . لکا : بوم و زمین . لیلیا : شب . مانا : نام خدا . مانمن : جام شراب .

ماهر: فردا. مترا: پاران. مدمووتن: ترسیدن. مدونه: مینو و بهشت. مدینا: شهر. مربویا: خزیره شیرین و جزیره. مرکزراین: مقداری از گناه که از فعل آن کشتن اولازم آید. مزنا: ترازو. مشروتن: چیدن. مششا: نوعی از زرد آلو و قیسی. مشیا: روغن کوسفند. مکروتن: پذیرفتن. مگ نخل خرما. ملکا: پادشاه. ملکوتا: شهریارا از همه پادشاهان زمان. خود بزرگتر. ممن: چه. منا. کشاد. منشیا: خد متکار آتشکده موزدوتن: فروختن. موی توتن: شردن. نسویار: ناهار و ناشتا. نسهاتن: بختن. نسین: عبادت و نماز. شاک: شکر. نشمن: خویش و تبار. نکوتن: کشتن. ننگ: ماکیان و مرغ خانگی. نیرا: آتش. نیشمن: زن. وانکوتن: گرفتن. ورتا: گل بهربی ورد. ورکتا: استخوان. ورم: او. وشادن: گشادن. وشتموتن: خوردن. وشمووتن: شنیدن. و کده: ماده در مقابل تر و همنش: کسیکه گفتار و کردار و دل و زبان او با حق تعالی راست و درست باشد. وادا: خواهش. هاك: تخم مرغ. هب: بگذار. هچم: میدهم. هچید: بدهید. هر نیز: تعیین و قرار دادن. هوسیا: دندان. هوین: روی. هیب: عاقبت کار. یدمن: دست. یز بهاتن: زمزمه کردن مغان را گویند بوقت طعام خوردن.

فرهنگ پهلویک - چنانکه در صفحات پیش اشارت رفت غالب لغات هزارش در فرهنگی گرد آمده که فرهنگ پهلویک نام دارد و آنرا اولین کلمات کتاب فرهنگ موناخوتای (صحیح مورا خوتای) نیز خوانند. زیر این فرهنگ معنای کلمات هزارش را به پازند میدهد و در برابر الفاظ هزارش که غالباً سامی است معادل و مرادف ایرانی آن یاد گردیده است. مانند موناخوتای میا آب. تورا: گاو. گده: خورمه. شایا: آسمان. شمس: خور. کویکبا: ستارک. مطرا: باران. طینا: گل. الخ. این فرهنگ قریب هزار و پانصد کلمه پهلوی دارد و بنظر میرسد که متن اصلی آن بدون ملحقات فقط هزار کلمه داشته است.^۱

نخستین بار که نام این کتاب در بین مستشرقان فرنگستان بمیان آمد در روزگار انکتیل دو پرون اولین مستشرق معروف فرانسوی است در ۱۷۷۱ میلادی که وی طبع جلد دوم کتاب «زند و اوستا اثر زرتشت» را پاریس ساخت. نسخه فرهنگ پهلوی مزبور از طرف استاد ودوست اودستور داراب سنجا نابوی هدیه داده شد.

در ۱۸۷۰ میلادی دستور هوشنگ چی جاماسپ اسباباشرک مارتین هوک برای نخستین بار آن فرهنگ را بطبع رسانید.^۲ پس از آن در ۱۸۷۸ کارل زالمن نسخه ای از فرهنگ پهلوی پازند را منتشر ساخت و بسیاری از خطایای فرهنگ هوک - هوشنگ را متذکر شد و اصلاح کرد.^۳ در ۱۸۸۲ وست فرهنگ پهلویک مزبور را تحت عنوان «نسخه کشف نشده ای از فرهنگ ساسانی» در اولین جلد نشریه موزه لون انتشار داد.^۴ در این رساله او ترتیب فصول

1- West: Pahlavi Literature. Grundriss... Band: 2

2- Anquetil Du Perron: Zend-Avsta. Ouvrage de Zoroastre. Paris 1771.

3- Hoshang and Haug, Aan Old Pahlavi pazand Glossary, With Index and Essay on Pahlavi; Bombay and London 1870.

4- Uber Eine parsen handschrift der K. öffentlichen Bibliothek Zu st. petersburg.

5- West: Un Manuscrit inexploré du Farhang Sassanide, Le Muséon, i, 116-119: Louvain, 1882.

فرهنگ پهلویک طبع هوشنک - هوك را با نسخه‌ای که تعلق بدستور جاماسپجی منوچهر جی جاماسپ اسانا (بمبئی) داشته مقایسه کرده است .

دیگر نظراتی است که الکس فریمان^۱ در طبع پندنامه زرتشت خود راجع بفرهنگ پهلوی داده و ترتیب فصول نسخه A را با نسخه طبع هوشنک - هوك مقایسه کرده است^۲. پس از آن هنریچ . ف . ج . یونسکر در سال ۱۹۱۲ از روی چند نسخه که توسط جی وانجی . جمشید جی مدی^۳ برای وی فرستاده شده بود مجدداً فرهنگ پهلوی را بطبع رسانید^۴. این کتاب مشتمل بر ۱۲۸ صفحه و یک مقدمه انگلیسی درجهل و هشت صفحه راجع بمعرفی نسخه ها و متن پهلوی درسی و یک باب و یک لغت نامه هزارش و یک فهرست لغات بازند است . این کتاب اگرچه از دیگر طبع‌های فرهنگ پهلوی متاخرتر است ولی خالی از نقص نیست . ظاهراً موافق از زبان آرامی و سریانی و دیگرالسنه‌سامی حتی عربی اطلاع درستی نداشته و از روی حسن ظن کامل طرز قرائت صاحب برهان قاطع را که در ضمن فرهنگ معروف خود لغات هزارش را تحت عنوان زند و بازند غالباً بصورتی غلط آورده پیروی کرده است . از اینرو فرهنگ پهلوی بلبع یونکر نیز مانند فرهنگ طبع هوشنک و هوك از نظر حل لغات هزارش هیچگونه ارزش زبانشناسی را نمیتواند داشته باشد . فقط از لحاظ متن پهلوی و فهرست لغات هزارش و بازند مفید است .

شنیدم در نیوشاتل^۵ آلمان توسط آقای ابلینگ^۶ کتابی راجع بفرهنگ پهلوی یونکر بطبع رسیده که نقائص طبع‌های مزبور را جبران کرده است . بمقیده ابلینگ در فرهنگ پهلویک از نظر ترتیب ابواب پیروی از طرز فرهنگ نگاری سومری و بابلی شده است . این حدس درست است زیرا در زبان عربی هم این شیوه تبعیت شده و لغت نویسان قدیم عرب مانند ابو یوسف یعقوب بن اسحاق معروف به ابن سکیت متوفی در ۲۴۴ هجری صاحب کتاب تهذیب الالفاظ و ابو محمد عبداللّه بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفی در ۳۲۲ هجری صاحب کتاب الادب الکاتب و ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل معروف به تعالیفی متوفی در ۴۲۹ هجری صاحب کتاب فقه اللغة و سرالادب و ابو منصور موهوب بن احمد جو الیقینی متوفی در ۵۷۵ صاحب کتاب الادب الکاتب و جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی متوفی در ۹۱۰ هجری صاحب کتاب الزهر فی علوم اللغة و جزایشان ابواب فقه اللغة‌های خود را مانند فرهنگ پهلویک بترتیب مترادفات مرتب کرده‌اند . از این شیوه معلوم میشود که این رسم در میان سامی‌ها سابقه داشته و از قدیم در روش لغت نویسی این طریق را مرعی میداشته‌اند .

2- WZKM . 20 [1906]. 149-166, 237-280 . 1- Alex. Freiman.

3- Jivanji Jamshedji Modi, Esq. B.A.

4 - Heinrich F. J. Junker; Frahang i pahlavik, Heidelberg 1912.

6- Ebeling 5- Newschatel